



احکام سیگنال (مشاوره در سرمایه گذاری)

حکم معاملات بعد از سیگنال دهی

بحثمان در این مسأله بود که اگر کسی براساس اطلاعی که از قیمت سهام یا از رشد و افت قیمت پیدا کرده است یعنی با سیگنال هایی که از شرکت های مشاوره گرفته یا از راه های دیگر چنین اطلاعاتی به دست آورده است و بر این اساس معامله ای انجام می دهد، حکم این معاملات چیست؟
عرض کردیم که گاهی وقت ها معاملات بر اساس متعارف هست یعنی سود و زیان متعارف است، این مسئله بحثی نداشت و جواب آن گفته شد.

اما فرض دوم این بود که بر اساس سیگنال ها و اطلاعاتی به دست آورده است، ضرر های هنگفت و فاحشی به خریداران یا فروشندگان می زند، فرقی هم نمی کند که این اطلاعات و سیگنال هایی که به دست آورده است، از راه رانت خواری باشد یا از راه حساب و کتابی که از راه علمی و فنی به دست آورده باشد و یا با ایجاد جو کاذب در بازار این کار را انجام داده باشد به این صورت که آلا ن قیمت بالا رفته و تا چند روز دیگر قطعاً به شدت قیمت افت خواهد کرد یا بالعکس (قیمت افزایش چشمگیری پیدا می کند).

در هر صورت بحث این بود که آیا این نحوه معامله صحیح است یا صحیح نیست یعنی شرعاً مشروعیت دارد یا ندارد؟

ادله ای که برای صحت معاملات مطرح شده بود مثل بنای عقلاء، عموماً اطلاعات معاملات و مثل قاعده سلطنت، گفته شد که هیچ کدام دلالت شان بر صحت این چنین معاملاتی تمام نیست به این صورت که:
نسبت به بنای عقلاء در اینجا احراز نکردیم که بنای عقلایی وجود دارد برای صحت چنین معاملاتی تا بگوییم که این بنای عقلاء بر صحت چنین معاملاتی هست و شارع مقدس هم آن را امضاء کرده است، بنابراین دلیل نا تمام بود.
همچنین اطلاعات و عموماً هم گفته شد که تام و تمام نیستند یا به خاطر این که این ها به عرف القا شده اند و در عرف این چنین نیست و حتی اگر در عرف نیز چنین باشد با توجه تناسب بین حکم و موضوع گفتیم که اطلاعات و عموماً نسبت به این موارد مستحکم نیست و احراز اطلاق مشکل است و بنابراین از این جهت نا تمام است.

ادله بطلان معاملات بعد از سیگنال دهی در صورت ضرر فاحش دیگران

گفته شد که ادله ای می شود بر بطلان و عدم مشروعیت چنین معاملاتی اقامه کرد.



دلیل اول: تمسک به قاعده «لا ضرر»

یکی از آن ادله، قاعده لا ضرر بود که در روایت آمده است که رسول گرامی اسلام صلوات الله و سلامه علیه و علی آله فرمودند که: لاَ ضَرَرٌ وَ لاَ ضِرَارٌ^۱ گفتیم که اگر مراد حضرت رسول گرامی اسلام صلوات الله و سلامه علیه و علی آله، نفی ضرر باشد یعنی در اسلام حکم ضرری جعل نشده است و شارع مقدس حکمی که منشا و موجب ضرر و زیان باشد جعل نکرده است. در این صورت گفتیم که این روایت دلالت بر بطلان معامله دارد یعنی این معامله که بین این دو طرف انجام می شود و در این جا این شخص فروشنده یا خریدار ضرر به دیگری می زند، صحت چنین معاملاتی مشروع نیست و جعل نشده است، البته در جلسه قبل احتمالات دیگری نیز مطرح شد به این صورت که شاید این روایت دال بر بطلان نباشد و دال بر وجود حق فسخ برای طرف دیگر باشد یعنی خیار فسخ دارد، کما اینکه عده‌ای از فقها استدلال کردند بر این روایت لا ضرر و لا ضرار، برای خیار غبن نه برای بطلان.

بحث مفصلی در این جهت شد و لکن نتیجه این شد که بنابراین که «لا ضرر» نفی ضرر باشد، این روایت دلالت بر بطلان معامله دارد زیرا در این صورت مقصود از این فقره این می شود که: شارع مقدس فرموده هیچ حکمی جعل نکردم که موجب ضرر باشد نه این که حکم ضرری است و من جبران می کنم و جلوی ضرر را می گیرم. حال اگر در اینجا بگوییم در معامله، معامله صحیح است و طرف حق فسخ دارد یعنی ضرر متوجه شخص شده است زیرا که معامله صحیح شد و از ملکش خارج شده است و لکن ما راه جبران گذاشتم، حق فسخ گذاشتم.

برای این کار تعبیر لا ضرر را نمی گویند بلکه این را می گویند ضرر خورده است منتها شارع مقدس هم برای حل مشکلش و برای جبران راهی گذاشته است و آن حق فسخ است، در حالی که روایت می گوید «لاَ ضَرَرٌ وَ لاَ ضِرَارٌ» یعنی وقتی که شخص کالایی را ارزان می خرد یا گران می فروشد با تفاوت فاحش و طرف مقابل هم خبر ندارد (فرض بحث در جایی است که طرف مقابل خبر ندارد زیرا که بحث از غبن تعریری است) در اینجا شخص به او ضرر زده است یعنی به صرف این که پول های زیادی از ملک او خارج و در ملک دیگری داخل شد ولو اینکه بعداً حق فسخ هم داشته باشد همین الان ضرری متوجه او شده است، زیرا که خروج از ملک مغبون ضرر است هر چند بعداً می خواهید جبران بشود و روایت می گوید لا ضرر یعنی در اسلام، حکمی که منشا ضرر باشد، نیست. بنابراین اگر در این فرض این معامله صحیح باشد در حقیقت به این معنا است که ضرری متوجه مغبون شده است و این خلاف لا ضرر است؛ پس این روایت بنابراین که مراد نفی ضرر باشد نه تحریم ضرر و به عبارت دیگر بنابر این که در این روایت حکم وضعی بیان شده باشد نه حکم تحریمی تکلیفی (که این احتمال را نیز بعضی فرموده اند) این روایت از ادله ای است که دلالت دارد بر اینکه معامله غبنی که غبن فاحش باشد و معامله کننده ای که ضرر می زند و مثلاً امروز سهام می خرد یک میلیون تومان در حالی که فردا این سهام ۵ میلیون، ۳ میلیون، ۴ میلیون خواهد شد و طرف مقابل هم خبر ندارد و اگر خبر داشت، نمی فروخت. یا بر عکس سهام رو می فروشند ۱ میلیون تومان و خبر دارد بر اساس سیگنال هایی که گرفته که چند روز دیگر یا مثلاً یک ماه دیگر، ۱۰۰ هزار تومان

۱. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۵ / ۲۹۴ / باب الضرار ص: ۲۹۲.



می شود که اگر مردم هم این را بدانند، اصلاً نمی خردند چون می فهمند ضرری است. مفاد لا ضرر این است که نقل و انتقال، این تملک حاصل نمی شود زیرا که اگر حاصل بشود ضرری است، بنابراین دلیل لا ضرر دلالت دارد که این صحتی که منشا ضرر است در شریعت اسلام موجود نیست پس آن معامله صحیح نیست و معامله باطل است.

فلذا بنا بر اینکه لا ضرر نفی باشد، دلالت روایت به نظر دال بر مطلوب است کما این که منقول از بعض فقها همین است که روایت دال بر این جهت است.

البته اگر گفته شود که «لاضرر» نهی تحریمی است که مفاد روایت این است که «ضرر زدن حرام است» بالاخره در این صورت نیز این کار حرام تکلیفی می شود، علی ای حال دلیل اول یعنی «لا ضرر» یا دال بر بطلان معامله است و یا دال بر حرمت چنین معامله است یعنی ضرر زدن حرام است گرچه شارع حق فسخ را هم قرار داده باشد ولی قدر متقین این است که این معامله مطلوب شارع نیست یا از باب حرمت تکلیفی و یا از باب حرمت وضعی؛ گرچه ما حرمت تکلیفی را تقویت می کنیم ولی حتی اگر کسی ادعای اجمال در این جهت کند که نمی دانیم حرمت تکلیفی است یا وضعی، می گوییم که حداقل این مقدار را می رساند که این نحوه معامله از روی سیگنال که مردم را به ضرر بیاندازید مطلوب شارع نیست و استحقاق عقاب دارد یا به خاطر اینکه شخص کار حرام تکلیفی انجام داده است یا به خاطر این که مال مردم را که مالک نیست، تملک کرده و تصرف در مال مردم کرده است که نتیجه این کار نیز، استحقاق عقاب می باشد.

بنابراین این نحوه معامله مشروع نیست.

البته در این جا فرقی نمی کند که غبن تغیری یا غبن تدلیسی باشد، زیرا که تدلیس هم همین حکم را دارد یعنی چه غبن ناشی از تغیر و فریب مردم باشد یعنی چون دیگران قیمت را نمی دانند، سایرین را فریب داده ام و غبن تغیری شده باشد و یا غبن ناشی از تدلیس و دستکاری در عین و مبیع باشد به این صورت که شخص مقابل کالای بد را خوب بپندارد، در این صورت هم که غبن تدلیسی است، حکم همان است، بنابراین مقتضی ادله این است که این نحوه معاملات شرعاً باطل است و یا حداقل حرام است و استحقاق عقوبت دارد.

نکته: ما فعلاً از فتاوی فقهاء که ممکن است اجماع بر خلاف این نتیجه گیری باشد، صرف نظر کرده ایم ولی در انتهای بحث به این مطلب نیز می پردازیم.

دلیل دوم: آیه تجارة عن تراض

دلیل دوم بر بطلان و عدم مشروعیت چنین معاملاتی که بعد از سیگنال دهی انجام می شود و منجر به ضرر و زیان فاحش می شود، آیه شریفه: **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ** (النساء، ۲۹) می باشد.



تقریب استدلال:

مفاد آیه شریفه این است که: غیر از «تجارت عن تراض» بقیه نقل و انتقالات و تملک ها جایز نیست و شرعا مشروع نیست.

یعنی اگر می خواهید مال مردم را به صورت مشروع اکل کنید و تملیک و تملک مشروع انجام دهید، از طریق تجارت عن تراض است و اگر تجارت عن تراض نباشد داخل در مستثنی منه است و اکل مال به باطل است و مشمول نهی در «لا تاكلوا» می باشد. حال یا این حکم نیز حکم تکلیفی است و نتیجه اش این می شود که باطل است یا حکم وضعی است و به معنای این است که ارشاد به بطلان است، فلذا از این جهت فرقی نمی کند.

در بحث ما، معامله ی غبی که بر اساس سیگنال است، داخل در مستثنی منه است، یعنی جزو **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** می باشد و این معامله اکل مال به باطل است به خاطر اینکه تجارت عن تراض که مستثنا است شامل این نحوه از بیع نمی شود و طرف معامله که اطلاع از سیگنال ندارد، اگر مطلع شود که دچار چه ضرری دارد می شود، به این معامله طیب نفس نخواهد داشت و اگر بداند به هیچ وجه راضی به معامله نخواهد شد و آآن به دلیل اطمینانی که به طرف مقابل دارد و بر اثر بی خبری، غفلت و جهل، این معامله را انجام می دهد ولی اگر اطلاع پیدا کند به هیچ وجه به حقیقت معامله راضی نخواهد بود، پس این تجارت عن تراض نیست و طیب نفس واقعی بر این نحوه نقل و انتقال و تملیک و تملک که در واقع یک ضرر فاحشی در آن هست، وجود ندارد و طیب نفس واقعی ندارد و چون خبر و اطلاع ندارد، راضی به این معامله شده است، پس این معامله داخل در مستثنا نیست ولذا داخل در مستثنی منه می شود و مشمول **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** می شود ولذا «اکل مال به باطل» و باطل می شود.

تکمله:

حال اگر گفته شود که مسلما این معامله تجارت عن تراض نیست و مشمول مستثنا منه هست، این تقریر ثابت می شود ولی اگر کسی ادعا کند که ما احراز کردیم که این معامله عرفاً تجارت عن تراض است ولو این که شخص غافل از ضرر باشد، می گوییم که:

با توجه به تناسب حکم موضوعی که هست اطلاق تجارت عن تراض شامل این نوع رضایت نمی شود، هر چند مستثنی در آیه اطلاق دارد ولی این که این اطلاق شامل این نحوه از رضایت که از روی جهل راضی به معامله شده است، بشود اول کلام است فلذا می گوییم که آیه شریفه یا اصلا اطلاق ندارد و این معامله داخل در مستثنی نمی شود و یا حداقل اگر حتی مستثنی مشکوک هم باشد، مجمل می شود فلذا در این صورت مستثنی منه هم مجمل می شود و از این آیه اثبات صحت و یا اثبات بطلان استفاده نخواهد شد.

بنابراین برای این آیه در مقام سه تقریب می توان بیان کرد:



- ۱- این معامله از روی رضایت نبوده و لذا تجارت عن تراض نیست فلذا براساس این تقریب، معامله باطل است.
- ۲- بر فرض که این معامله عرفاً تجارت عن تراض محسوب شود ولی می‌گوییم که این آیه اطلاق ندارد و با توجه به مناسبت حکم و موضوع، مقصود از تجارت عن تراض، رضایت و طیب نفس واقعی می‌باشد فلذا این معامله مشمول تجارت عن تراض نیست فلذا باطل است.
- ۳- بر فرض که اطلاق و یا عدم اطلاق آیه مشکوک باشد و شک داشته باشیم که مقصود رضایت واقعی است یا رضایت ظاهری، در این صورت مستثنی در آیه مشتبه می‌شود و بالتبع مستثنی منه هم مشتبه و مجمل می‌شود و نتیجه این می‌شود که آیه دلالت بر بطلان و یا صحت این معامله نخواهد داشت.

دلیل سوم: روایات وارد شده در باب غبن

دلیل سوم در اینجا روایاتی است که در باب غبن وارد شده است، البته باید توجه داشت که بحث ما در مورد غبن تغییری است؛ یعنی شخصی مطلع است و با علم و آگاهی دیگری را فریب می‌دهد و به این صورت طرف مقابل را دچار غبن می‌کند و لذا بحث از غبن مطلق نمی‌کنیم که مثلاً دو نفر با هم معامله کرده‌اند و هیچ یک از آینده اطلاعی نداشتند ولی بعداً مشخص می‌شود که یک طرف معامله دچار ضرر فاحش شده است. در اینجا روایاتی داریم که براساس آن روایات می‌شود گفت که این نحوه معاملات مشروع نیست. که قبلاً نیز به این روایات اشاره شده است.

روایت اول را مرحوم کلینی در کافی به صورت مسند نقل کرده است: محمد بن یعقوب عن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: غَبْنُ الْمُسْتَرْسِلِ سُخْتٌ.^۱

روایت دوم را مرحوم صدوق به صورت مرسل ولی جزمی نقل کرده است: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ ع غَبْنُ الْمُسْتَرْسِلِ سُخْتٌ وَ غَبْنُ الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ.^۲

روایت سوم را مرحوم صدوق در فقیه نقل کرده است: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ جَمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: غَبْنُ الْمُسْتَرْسِلِ رِبَاٌ.^۳

^۱ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۹۵

^۲ همان ص ۳۹۶

^۳ همان ص ۳۹۶



مبدو به سند در این روایت عمرو بن جمیع است که طریقی که مرحوم صدوق در مشیخه به ایشان ذکر کرده اند، عبارت است از:

و ما کان فیه عن عمرو بن جمیع فقد رویته عن أبي - رحمه الله - عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن الحسن بن علي بن يوسف، عن معاذ الجوهري، عن عمرو بن جمیع^۱

بررسی سندی روایات:

سند هر سه روایت محل کلام است و شبهه دارند:

روایت اول: مشتمل بر بعض افراد مثل مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ و مفضل بن صالح، که این افراد محل کلام هستند.

روایت دوم: مرسله مرحوم صدوق است و سند برای آن ذکر نکرده است، البته ارسال جزمی داده است فلذا بر مبنای کسانی که مرسلات جزمی مرحوم صدوق را حجت می دانند، از این جهت مشکلی برای آنها نیست.

روایت سوم: اولاً طریقی مرحوم صدوق به عمرو بن جمیع، دارای اشکال است و ثانیاً عمرو بن جمیع، توثیق ندارد و تضعیف شده است.

بنابراین هیچ از سندها تام و تمام نیستند ولی من حیث المجموع چون سه روایت به این مضمون داریم که هم مرحوم کلینی و هم مرحوم صدوق نقل کرده اند و حداقل دو سند مستقل دارد که یکی مربوط به عمرو بن جمیع است و دیگری مربوط به اسحاق بن عمار (سند مرحوم کلینی) است و چه بسا مرحوم صدوق نیز روایت اسحاق بن عمار را نقل کرده باشد، فلذا روایت مستفیضه حساب می شود یعنی با توجه به این نکات، انسان وثوق و اطمینان پیدا می کند که این مضمون از امام (علیه السلام) صادر شده است.

البته در مورد روایت مرحوم صدوق ممکن است گفته شود که وقتی مرحوم صدوق، شخصی را در ابتدای سند قرار می دهد به این معنا است که آن شخص، فرد معروف و مشهور و ثقه ای بوده است که دارای کتاب مشهوری نیز بوده است فلذا نیازی به ذکر سند و طریقی به او نبوده است و از این طریقی وثاقت عمرو بن جمیع اثبات می شود و با توجه به این مبنا، تضعیف عمرو بن جمیع تاثیر چندانی ندارد و ضربه ای به وثاقت او نخواهد زد زیرا که عمرو بن جمیع در ابتدای سند فقیه قرار گرفته است فلذا مشمول عبارت مقدمه فقیه می شود که: و جمیع ما فیه مستخرج من کتب المشهورة علیه المعول و الیه المرجع، و شخصی که به این حدّ مشهور بوده است که کتاب او مرجع و معول علیه بوده است، مشخص می شود که تضعیفی که در مورد او صادر شده است، تضعیف ناروایی بوده است و از این جهت درست نبوده است.

^۱ من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۷۶



بنابراین در نهایت می‌گوییم که این روایات موثوق الصدور و حجت هستند و لذا می‌توان با استفاده از مفاد آن، برای ما نحن فیه، دلیل بیاوریم.

بررسی دلالتی:

بعد از اینکه از بحث سندی فارغ شده و فرض را بر حجیت این روایات قرار دادیم، روایت بیان کرده است که غبن مسترسل سحت است. مسترسل کسی است که خود را به شما واگذار کرده است و از امور اطلاع ندارد و خود را رها کرده است، اما شما اطلاع دارید که در آینده کالا چند برابر خواهد شد و یا الان با توجه به اطلاعاتی که دارید اقدام به معامله می‌کنید ولی به او نمی‌گویید که او هم از باب اعتماد اقدام معامله می‌کند، اما شما او را فریب می‌دهید و مغبون می‌کنید.

امام علیه السلام فرموده اند: کسی که مسترسل را مغبون کند سحت بوده و ربا است. یعنی پول مازادی که از او می‌گیرد سحت است کما اینکه در روایت، اجر زانیه و اجر کاهن سحت دانسته شده است. در اینجا نیز مغبون قرار دادن مسترسل سحت قرار داده شده است. در روایت دیگر هم غبن مسترسل ربا دانسته شده است که بر این اساس همان طور که حرمت ربا شدید است، بر غبن مسترسل نیز از باب حکومت احکام ربا مترتب شده و معامله باطل می‌شود. علاوه بر اینکه حرام خواهد بود.

بنابراین این روایات از حیث دلالت بر بطلان و حرمت معامله تام و تمام هستند. در ادامه نیز نسبت این روایات با فتاوا مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما مهم این است که فعلا دلالت این روایات بر بطلان چنین معاملاتی روشن و واضح است و از این جهت مشکلی وجود ندارد.

دلیل چهارم: قاعده «لایصلح ذهاب حق احد»

دلیل چهارمی که قابل طرح است، قاعده ای است که سابقا در بحث مشروعیت شخصیت حقوقی مطرح کرده ایم. قاعده این است که در روایات متعددی امام علیه السلام از تعبیر «لایصلح ذهاب حق احد» استفاده کرده اند که معنای این تعبیر این است که نباید حقوق افراد ضایع شود که امام علیه السلام این قاعده را در بعضی مصادیق فقهی تطبیق کرده اند و صحت، جواز و مشروعیت را به دست آورده بودند.

در اینجا می‌خواهیم بیان کنیم که امر برعکس است؛ یعنی بر این قاعده بر بطلان وعدم صحت استدلال می‌کنیم؛ چون اگر بناء باشد که چنین معاملاتی شرعا صحیح باشد، موجب ذهاب حق افراد شده و موجب ضرر فراوان خواهد شد. کسانی که می‌توانند از طریق سیگنال اطلاع از امور پیدا کنند، اجناس متعدد را خریداری کرده و اقدام به فروش می‌کنند و موجب ورشکستگی سایرین می‌شوند و حقوق آن‌ها پایمال می‌شود، در حالی که در لسان شارع مقدس به تعبیر «لایصلح ذهاب حق احد» به کار رفته است که طبق آن حق احدی نباید از بین برود.

لازم به ذکر است که قاعده ذکر شده صرفا حکمت نیست بلکه کبری مسأله است؛ چون امام علیه السلام در روایتی



که در بحث مشروعیت شخصیت حقوقی بیان کرده ایم، در چندین مورد به نحو صغری و کبری به این کبری تمسک کرده اند که عده ای از فقهاء هم در موارد عدیده ای غیر از مواردی که در روایت آمده است، به این کبری برای اثبات مشروعیت و امثال آن تمسک کرده اند. البته برخی ادعا کرده اند که این تعبیر حکمت است و با وجود حکمت بودن قابل استناد نخواهد بود، اما به نظر ما ظهور این روایت در قاعده کلی است که همانند «لاضرر و لاضرار» و سلطنت خواهد بود که با قاعده کلی بودن حکم کرده است که حق احدی نباید پایمال شود، در حالی که اگر بناء باشد که چنین معاملاتی مشروع باشد، حقوق افراد بسیاری پایمال خواهد شد که اخیراً همین اتفاق در معاملات بورس صورت گرفته و بسیاری از اموال مردم از بین رفته است.

بنابراین با توجه به این دلیل می توان این قاعده را از ادله بطلان چنین معاملاتی دانست؛ چون از صحت این معاملات نابودی حق مردم پیش می آید که با توجه به اینکه شارع مقدس اجازه نابودی حقوق مردم را نداده است، این معاملات صحیح نخواهند بود.

اشاره به دو شبهه

در اینجا دو شبهه قابل ذکر است:

شبهه اول: اجماع فقهاء بر صحت معامله غبی

شبهه اول این است که تاکنون ادعا شد که معاملات صورت گرفته بر اساس غبن های تفریری باطل خواهد بود، در حالی که فقهاء در بحث غبن ادعای اجماع کرده اند که معامله غبنی صحیح است ولی برای مغبون خیار غبن وجود خواهد داشت.

پاسخ:

پاسخ این شبهه این است که اولاً این اجماع محصل نبوده و برای ما امکان تحصیل چنین اجماعی که حتی شامل غبن تفریری شود با تفحص در کلمات فقهاء نیست و لذا نهایتاً اجماع منقول خواهد شد که علی التحقیق اجماع منقول دارای حجیت نیست؛ چون حجیت اجماع از باب کاشفیت قطعی است؛ یعنی وقتی فتاوی فقهاء مورد بررسی قرار گرفت، کشف قطعی حکم شارع صورت گیرد. این در حالی است که در محل بحث اجماع تحصیل نشده است بلکه صرفاً خبر واحد وجود دارد که فتاوی فقهاء این چنین است که نقل فتاوی فقهاء علم آور نخواهد بود بلکه نهایتاً ظن آور است که با توجه به اینکه فتاوی فقهاء حکم شرعی و موضوع حکم شرعی نیست، حجیت تبعیدی نخواهد داشت. بنابراین نقل فتاوا یقین آور نیست و حجیت تبعیدی هم نخواهد داشت. از طرف دیگر نتیجه تابع أخس مقدمات است که نهایتاً ظنی به فتاوی فقهاء شده که به تبع آن ظن به حکم شرعی ایجاد می شود، اما نکته این است که *إنّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً* که بحث تفصیلی اجماع منقول در اصول مطرح شده است.

ثانیاً: فرضاً اجماع منقول حجت بوده و کاشف از رأی معصوم باشد، این حجیت در صورتی است که اجماع منقول مدرکی یا محتمل المدرک نباشد، در حالی که در محل بحث عده ای فقهاء برای صحت معاملات و برای خیار غبن به أدله مانند عمومات و اطلاقات یا بناء عقلاء یا برخی روایات از جمله «لاضرر» تمسک کرده اند که با وجود چنین أدله ای اجماع مدرکی یا محتمل المدرک خواهد شد که با این وجود دیگر حجت نخواهد بود؛ چون اجماع مدرکی کشف از قول معصوم



علیه السلام نمی کند.

ثالثاً: فرضاً هم پذیرفته شود که اجماع منقول حجت بوده و کاشف از رأی معصوم است و در اینجا مدرکی نیست، روشن نیست که معقد اجماع مطلق بوده و مطلقاً حکم کند که در معامله غبنی حتی اگر از روی تغییر باشد، معامله صحیح خواهد بود که وقتی اطلاق معقد اجماع ثابت نباشد، این اجماع از حیث اطلاق شامل بحث حاضر نمی شود.

بنابراین شبهه اول برطرف می شود. حال در اینجا أدله باقی خواهند ماند که اگر کسی از این أدله استفاده بطلان یا حرمت کند کما اینکه به نظر ما دال بر حرمت و بطلان هستند، مسأله روشن خواهد شد. اما اگر کسی از این ادله بطلان و حرمت را استفاده نکند، باید به اصول عملیه مراجعه کند که جریان اصل عملی به این صورت خواهد شد که اگر کسی استصحاب در شبهات حکمی را جاری بداند، أصالة الفساد جاری شده و معامله باطل خواهد شد.

شبهه دوم: دلالت روایت ابو جعفر فزاری بر صحت

شبهه دوم وجود روایت ابو جعفر فزاری است که این روایت را سابقاً بیان کرده ایم، اما مجدداً به عنوان استدلال بر صحت مورد اشاره قرار می دهیم. روایت در وسائل الشیعه باب ۲۶ از ابواب آداب التجاره، حدیث اول است. در این روایت آمده است:

مَحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ التَّضَرِّعِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْفَزَارِيِّ قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَوْلَى يُقَالُ لَهُ مُضَادِفٌ - فَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَقَالَ لَهُ تَجَهَّزْ حَتَّى تَخْرُجَ إِلَى مِصْرَ - فَإِنَّ عِيَالِي قَدْ كَثُرُوا قَالَ فَتَجَهَّزَ بِمَتَاعٍ وَخَرَجَ مَعَ التُّجَّارِ إِلَى مِصْرَ - فَلَمَّا دَنَوْا مِنْ مِصْرَ - اسْتَقْبَلَتْهُمْ قَافِلَةٌ خَارِجَةٌ مِنْ مِصْرَ - فَسَأَلُوهُمْ عَنِ الْمَتَاعِ الَّذِي مَعَهُمْ مَا حَالُهُ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ مَتَاعَ الْعَاقَةِ فَأُخْبِرُوهُمْ أَنَّهُ لَيْسَ بِمِصْرَ مِنْهُ شَيْءٌ فَتَحَالَفُوا وَتَعَاقدُوا عَلَى أَنْ لَا يَنْفُصُوا مَتَاعَهُمْ مِنْ رِبْحِ الدِّينَارِ دِينَاراً فَلَمَّا قَبِضُوا أَمْوَالَهُمْ أَنْصَرَفُوا إِلَى الْمَدِينَةِ - فَدَخَلَ مُضَادِفٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - وَمَعَهُ كَيْسَانِ كُلٌّ وَاحِدٍ أَلْفُ دِينَارٍ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا رَأْسُ الْمَالِ وَهَذَا الْأَخْرُ رِبْحٌ فَقَالَ إِنَّ هَذَا الرَّبْحَ كَثِيرٌ وَ لَكِنْ مَا صَنَعْتُمْ فِي الْمَتَاعِ فَحَدِّثْهُ كَيْفَ صَنَعُوا وَ كَيْفَ تَحَالَفُوا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَخْلِفُونَ عَلَى قَوْمٍ مُسْلِمِينَ أَنْ لَا تَبِيعُوهُمْ إِلَّا بِرِبْحِ الدِّينَارِ دِينَاراً ثُمَّ أَخَذَ أَحَدَ الْكَيْسَيْنِ وَقَالَ هَذَا رَأْسُ مَالِي وَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِي هَذَا الرَّبْحِ ثُمَّ قَالَ يَا مُضَادِفٌ - مُجَالِدَةُ السُّيُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ.^۱

در این روایت آمده است که امام صادق علیه السلام هزار دینار به این شخص می دهند که با آن تجارت کند. آن شخص به سمت مصر حرکت کرده است که در راه با عده ای تجار که از مصر می آمده اند مصادف شده و از وضعیت مصر سوال می کنند. آنها بیان کردند که کالائی که شما می آورید در مصر وجود ندارد و نایاب است. آنها قسم خوردند که جنس یک دیناری را به دو دینار بفروشند. بعد به داخل مصر وارد شده و به این مقدار فروختند و دو برابر سود کردند. شخصی هم که هزار دینار از امام صادق دریافت کرده بود، از سفر تجاری برگشت در حالی که همراه خود دو کیسه پول همراه داشت که در هر کدام هزار دینار وجود داشت و لذا مبلغی که دریافت کرده بود، دو برابر شده بود. به امام علیه السلام عرض می کند که کیسه اول سرمایه و کیسه دوم سود شما است. امام علیه السلام می فرماید: این سود بسیار زیاد است و لذا علت این مقدار را جویا می شوند که آن شخص ماجرا را به امام علیه السلام بیان می کند. امام علیه السلام به آن فرد می فرماید که قسم خورده اید که بر علیه مسلمانان یک دینار را به دو دینار بفروشید؟ امام علیه السلام یکی از دو کیسه را گرفته و کیسه

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص: ۴۲۱



دیگری را نگرفته و بیان کرده اند که این کیسه سرمایه اصلی من است و نیازی به سود ندارم. سپس در ادامه می فرمایند: جنگیدن با شمشیر با یکدیگر آسان تر از طلب حلال است.

تقریر استدلال به این روایت این است که اگرچه امام علیه السلام مبلغ مازاد را دریافت نکرده اند، اما معامله را صحیح می دانسته اند؛ چون اگر معامله صحیح نبود، امام علیه السلام همان هزار دینار را هم نباید دریافت می کردند و همه دو هزار دینار را برمی گرداندند. در نتیجه از این روایت استفاده می شود که حتی اگر کسی دیگران را فریب داده و به دو برابر قیمت هم بفروشد، معامله صحیح خواهد بود. بنابراین این روایت دلیل خاص خواهد بود و عموماً می تواند که سابقاً مطرح شده است، در اینجا مورد پذیرش قرار نمی گیرد.

پاسخ:

در مورد این روایت می توان به چند پاسخ اشاره کرد:

اولاً: این روایت از لحاظ سندی مشکل دارد؛ چون راوی آن ابو جعفر فزاری است که توثیق ندارد و محل کلام است. ثانیاً: روشن نیست که روایت شامل غبن تغیری نیز بشود؛ چون قضیه خارجی بوده است که در آن امام علیه السلام سرمایه خود را دریافت کرده و سهم خود را از سود دریافت نکرده است. اما اینکه در معامله غبن فاحشی به طرف مقابل وارد شده باشد و یا اینکه گران فروشی کرده است، روشن نیست و لذا چه بسا غبن تغیری نباشد که مشتری خبر از گران دادن نداشته باشد بلکه اینها توافق کرده بودند که ارزان بفروشند، اما مردم تصور نمی کردند که قیمت آن همین مقدار است، اما با توجه به اینکه آن جنس وجود نداشته است، مردم مجبور به خریداری بوده اند که اینها اگر شخصی جنسی داشته و احتکار کند و بعداً گران فروشی کند و همه هم اطلاع از گران فروشی داشته باشند، اما مجبور به خریداری باشند که این مورد غیر از محل بحث است که خریدار اطلاع نداشته و مغرور شده باشد و جنسی را بدون اطلاع به چند برابر قیمت خریداری کند. در نتیجه این روایت نمی تواند برای صحت معامله غبنی تغیری مورد استفاده قرار گیرد بلکه نهایتاً این روایت دلالت بر صحت گران فروشی می کند.

ثالثاً: اساساً صحیح بودن معامله روشن نیست؛ چون اینکه امام علیه السلام هزار دینار را دریافت کرده اند، روشن نیست که از باب صحت معامله بوده باشد بلکه ممکن است که دو هزار دیناری که آن شخص آورده است، در ازای مالی بوده است که به مردم داده است و با توجه به اینکه جنس در مصر بوده است و علی القاعده صرف شده است و یا اینکه پیدا کردن افراد موجب حرج بوده است و لذا شرائط به نحوی بوده است که امکان پس گرفتن جنس وجود نداشته است که ممکن است امام علیه السلام از باب تقاص نسبت به جنسی که در اختیار خریداران در مصر بوده است، هزار دینار را برداشته اند. مازاد بر هزار دینار را نیز دریافت نکرده و بیان کرده اند که این سود به درد من نمی خورد. احتمال دیگر این است که امام علیه السلام ولایت داشته است که هزار دینار را به جای آن مالی که در اختیار اهالی مصر بوده است، بردارد. بنابراین از این روایت استفاده جواز مشکل است و این روایت سنداً و دلالتاً دلالتی بر صحت معامله غبنی تغیری نمی کند بلکه نهایتاً دلالت می کند که گران فروشی حرام است یا حداقل این است که کراهت شدید دارد و مذموم است.

بیان مختار در مورد معامله بعد سیگنال

با توجه به همه امور خلاصه بحث این است که در مسأله سیگنال کسی که سیگنال تهیه کرده و فهمیده است که



جنس چند ماه دیگر گران می شود و بر این اساس بخواهد مردم را فریب دهد و به مردم ضرر بزند، مقتضای ادله عدم جواز چنین معامله ای تکلیفا و وضعاً است. عدم جواز تکلیفی از این باب است که اضرار و ظلم به مردم حرام است و این نوع معامله یک نوع ظلم است. از جهت وضعی نیز باطل خواهد بود که با اکل ما در فرض بطلان حرمت تکلیفی خواهد داشت. البته لازم به ذکر است که اطلاع از افت یا بالارفتن قیمت بر اساس مواردی از قبیل تحلیل امور فنی و اقتصادی، رانت خواری اطلاعاتی، جو کاذب و مسائل سیاسی تفاوتی ندارد و در همه این موارد اگر غابن اطلاع داشته باشد که کالای او نصف قیمت شده و یا دوبرابر می شود، اما طرف مقابل او اطلاع از این مطلب نداشته باشد، نمی تواند اقدام به معامله کند و در نتیجه انواع سیگنال دهی و اطلاع از افت یا افزایش قیمت تفاوتی نخواهند داشت و لذا مهم این است که در معامله تعزیر وجود داشته باشد که در صورت تعزیر همه ادله مطرح شده ثابت خواهند شد.

بررسی جواز معامله سیگنال

مسأله پایانی در مورد سیگنال مربوط به جواز واگذاری مجانی یا فروش سیگنال به دیگری در فرضی است که خود فرد از شرکت مشاوره ای سیگنال تهیه کرده باشد. بنابراین جواز فروش خود سیگنال مورد بحث واقع شده است. فروش سیگنال دارای دو صورت است:

صورت اول: واگذاری در فرض وجود منع قانونی

صورت اول این است که از لحاظ قانونی چنین واگذاری ممنوع است که در این صورت با توجه به اینکه قانون جمهوری اسلامی بوده و نهایتاً یک نحوه حکم ولایی محسوب می شود که مخالفت با آن خلاف شرع خواهد بود؛ چون ولی امر اختیار را به مجلس واگذار کرده و مجلس هم تصویب کرده است و شواری نگهبان هم تأیید کرده است و یا به دولت یا مراکز مربوط مثل بورس واگذار شده و بخشنامه صادر کرده و منع کرده است که مخالفت با آن خلاف شرع می شود.

صورت دوم: عدم وجود منع قانونی

صورت دوم این است که از لحاظ قانونی منع وجود نداشته باشد که در این صورت واگذاری سیگنال دو حالت دارد: الف: حالت اول این است که حقیقت سیگنال غیر از اطلاعات به دست آمده چیز دیگری نباشد که در این صورت اگر واگذاری صحیح بوده و شبیه مواردی از قبیل اجاره و بیع باشد که قبلاً مباحث آن مطرح شده است، همه مباحث در اینجا نیز مطرح خواهد شد الا اینکه اطلاع دادن به دیگران از طریق فروش یا اجازه و یا به صورت مجانی موجب ضرر شرکت می شود که در این صورت حرمت اضرار به دیگران مانع از اطلاع دادن به دیگران می شود.

ب: حالت دوم این است که سیگنال حقی شبیه حق التألیف برای شرکت باشد و شرکت دارای حق الاطلاع باشد. در صورتی که وجود حق الاطلاع برای شرکت های مشاوره مورد پذیرش عقلاء قرار بگیرد کما اینکه نویسنده کتاب حق التألیف دارد، گرفتن سیگنال همانند گرفتن کتاب از دیگری خواهد شد و لذا همان طور که بدون اجازه صاحب کتاب نمی توان کتاب را چاپ کرده و به فروش رساند، فروش و واگذاری اطلاع به دیگران نیز منافات با حق الاطلاع شرکت خواهد داشت که حق مالی شرکت است که نشر آن تصرف در آن مال محسوب می شود و به همین جهت جایز نخواهد بود.



بنابراین اگر حق الاطلاع ثابت باشد، از بین بردن خود حق الاطلاع و تصرف در آن موجب ضرر کردن صاحب حق می شود که بر اساس لاضرر گفته می شود که این حق مال شرکت است و کسی حق تصرف در آن ندارد و نمی تواند به دیگران اطلاع دهد اعم از اینکه اطلاع دیگران از طریق فروش بوده و یا به صورت مجانی به دیگران واگذار گردد. تاکنون بحث سیگنال به اتمام رسید.